

کنکاشی در رابطه تربیت و سیاست از نگاه دکتر محمدیان

ریاست سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی

رمز جاودانگی تعالیم پیامبران در تربیت و هدایت انسان‌ها چیست؟

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

بشر از نخستین روز حیات خود، خداپاور بوده و هدایت الهی نیز همراه او بوده است. فطرت او، گواهی به وجود خداوند می‌داد و او نیز با باور به همین گواهی درونی در جستجوی او بوده است. انبیاء الهی، پیام خداوندی را به او می‌خواندند و او را برای برپایی تمدنی بر پایه قسط و عدل آماده می‌ساختند. تاریخ انبیاء مشحون از این تلاش‌ها برای رسیدن به هدف متعالی قسط و عدل در زندگی انسانی از طریق رشد و هدایت انسان‌هاست.

در آخرین نوبت انبیاء با ظهور پیامبر خاتم (ص)، خداوند از میان توده‌ی مردم رسولی را برانگیخت که در مدرسه‌ی بشری هیچ درس نیاموخته و از رنگ و ننگ دوره‌ی جاهلی بدور بود. ذهن و ضمیر او از کلمات معلمان و آموزگاران دنیایی شکل نگرفته و متأثر نشده بود، او درس آموز مکتب خدایی بود تا بتواند جان‌ها را به صبغه‌ی الهی رنگ زند و از ننگ زندگی روزمره‌ی آمیخته به جهل و ضلالت پاکشان سازد و پای درس و تعلیم خدایی بنشانند و آن‌ها را کتاب و حکمت بیاموزد و بر مبنای همین کتاب و بر پایه‌ی همین حکمت، حکومتی را بپا دارد که تمدن نوین توحیدی را بنیان سازد. این کار جز به تعلیم و تربیت میسر نبود و حکومت او نیز جز همین را پی نمی‌گرفت. استراتژی حکومت وی حکمت، هدایت و مدیریت رشد انسانی است. او از تربیت انسان، علاوه بر رشد فردی او، ساختن جامعه و پایه‌گذاری مدنیت الهی را پی‌جویی می‌کرد. هدایت و اداره‌ی رشد انسانی شامل تربیت و سیاست است.

تربیت، انسان‌سازی و به ثمر رسانیدن فرد است برای ساختن و بارور کردن جامعه و سیاست، ساختن جامعه به منظور رشد و شکوفایی توانایی‌ها و استعداد‌های افراد و این دو، تربیت و سیاست، دو واقعیت هم‌دوش هم است و موضوعات دیگر از این دو امر نشأت می‌گیرند و در متن و ذیل آن جای دارند.

در روزگار ما نیز دعوت انبیایی پیامبر خاتم (ص) طنین‌انداز است و فطرت خداپاور و دین‌گرای انسانیت از آن موج برمی‌دارد. با آن که کرانه‌های این دریای مواج از کنایه‌ها و طعنه‌های به دین آلوده می‌شود ولی زلال جاری معرفت انسانی، و تلاش پیامبرگونه‌ی مردان خدایی هنوز نگذاشته است نسیم شرطه و باد موافق نتواند بادبان‌های کشتی تحرک بشری را به حرکت در آورد.

آموزه‌های انبیاء مخصوصاً تعالیم برگزیده‌ی آن‌ها پیامبر خاتم (ص)، جاودانه و پایدار است و همچون محصولات فکری بشری، تاریخ مصرف ندارد. دین نیاز همیشگی بشر است، با آن که رقیب دارد ولی جایگزین ندارد. آدمی را مقعظی از تاریخ زندگی خود از دین رویگردان شده و می‌شود ولی هرگز از آن تهی نمی‌گردد. دین‌سازی‌ها و دین‌واره‌ها نشان این مدعاست که چگونه بشر علی‌رغم انحراف‌ها و بی‌راهه رفتن‌ها، باز نام دین و باورهای شبه دین را با خود همراه دارد. ولی بالاتر از آن ثبات و پایداری اعتقاد به خدا و پناه‌جویی در ذیل دین در طول قرن‌ها و سال‌های حیات بشری بر روی این کره‌ی خاکی است که حتی روزی را، یعنی یک روز را نیز تاریخ به یاد ندارد که بر روی زمین نام خدا نباشد.

عقب‌ماندگی و انحطاط انسان‌ها نتیجه و ماحصل چه عواملی است؟

چنان که پیش‌تر گذشت دین تنها عهده‌دار ساختن فرد نیست، بلکه با ساختن فرد جامعه را می‌سازد. جامعه برای دوام حرکت رو به رشد خویش نیازمند افراد ساخته شده است و به تعبیر امروزی ما از آن به توسعه‌ی انسانی یاد می‌شود. آنان که از لزوم و فایده‌ی دین می‌پرسند یا به دنبال جایگزین دین هستند که آنان را به پیشرفت و ترقی برساند ناگزیر از تفسیر و یا پذیرش ترقی و تعالی و پیشرفت اتفاق افتاده در حوزه تمدنی دین هستند. آنان نمی‌توانند درخشش جامعه‌ی اسلامی، رشد و تعالی انسان‌ها در دامن دین را در متن جامعه‌ی از جهالت رسته‌ی شبه جزیره‌ی حجاز و جزیره‌العرب انکار کنند. کارنامه‌ی زرین تمدن با مسلمانان در سده‌های دوم و سوم اسلام و وام‌گیری‌های تمدن غربی از آن قابل انکار برای هیچ‌کس نیست. اما این پرسش قابل طرح است که چرا ما این‌گونه شده‌ایم؟! دلیل عقب‌ماندگی و انحطاط ما چیست؟ و راه چاره کدام است؟

عقب‌ماندگی و انحطاط، ما نتیجه‌ی انباشته شدن عوامل متعدد و وسعت یافتن انحراف‌های چندی است که در طول چند قرن پایه‌ها را از هم پاشیده و ما را از اوج به حضيض سقوط داده است که مجموعه‌ی آنها را می‌توان در دو عامل درونی و بیرونی خلاصه کرد:

- عامل درونی؛ انحراف سیاست و تربیت، یعنی هدایت و رشد انسان‌ها با مدیریت الهی، تدبیر و سامان نگرفت.

- عامل بیرونی؛ بر اثر ضعف تربیت و انحراف سیاست، از يك سو آموزه‌های غیر دینی و بیگانه به صورت ارزش‌ها و هنجارهای پذیرفته شده مورد تقلید قرار گرفتند و از سوی دیگر اقتدار ملی به علت تربیت غلط و نارضایتی از انحراف سیاسی، مخدوش و سلطه و سیطره‌ی بیگانه بر ملت و دولت اسلام هموار گشت. اگر شما برگ برگ تاریخ اسلام و جوامع اسلامی را ورق بزنید دلیل و علتی را نمی‌یابید که به غیر این دو عامل مرتبط باشد.

امروزه نیز در جهان اسلام شبهه‌ها و سلطه‌ها، ناکارآمدی‌ها و ضعف‌ها، وابستگی‌ها و دلبستگی‌ها محصول سوء همین دو انحراف است.

رمز و راز حاکمیت نظام سلطه در غلبه بر امت اسلامی چیست؟

در برابر خیزش اخیر جهان اسلامی، مخصوصاً انقلاب اسلامی، که تلاش در نفی سلطه و کسب استقلال و آزادی برای امت اسلام از پایگاه ایران و نظام جمهوری اسلامی است، همین خطر خودنمایی می‌کند. امام راحل، خمینی بزرگ رحمت‌الله علیه، منادی بازگشت به قرآن و ارزش‌های اصیل اسلامی در حوزه‌ی تربیت و پذیرش حکومت اسلامی براساس دکترین ولایت فقیه در حوزه‌ی سیاست بوده‌اند و او به نیکی می‌دانست اگر تربیت و سیاست به مجرای اصلی خود برگردد، نظام سلطه نه تنها نمی‌تواند بر امت اسلامی غلبه کند بلکه چهره‌ی پویشالی قدرت آنها نیز در هم می‌شکند و در درون جامعه نیز روح اخوت اسلامی دمیده شده و آحاد مردم به سوی سعادت و عدالت و صلح حرکت می‌کنند. نگاهی اجمالی به کلمات ماندگار ایشان در صحیفه‌ی نور، تأکید و میزان اصرار و ابرام آن بزرگوار را به این حقیقت به وضوح نشان می‌دهد، او در مدت کوتاه عمر خویش بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، چشمه‌هایی از برکات این اصلاح‌گری در تربیت و سیاست را به سوی امت خویش جاری ساخت. اما از آغاز نهضت، نظام سلطه از بیرون و کج‌اندیشان و شبهه‌افکنان از درون، سیاست و تربیت اسلامی را نشانه رفته‌اند و می‌روند. نظام سلطه، تربیت الهی را بر نمی‌تابد. فرعون‌ها با ادعای «انا ربکم الاعلی» [۱] در برابر «ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی» [۲] مقابله می‌کنند تا تربیت

مردم را به اتکاري قدرت سياسي در چنگ خود داشته باشند. و در مقابل انبيا مي‌خواهند از طريق تربيت الهي، قدرت سياسي و سلطه بر مردم را از آنها بگيرند.

اين تعارض، يك مقابله‌ي جدي است. نظام سلطه حتي فكر كردن مستقل و بدون اجازه‌ي خود را مجاز نمي‌شمارد. در همين آيات شريفه‌ي مربوط به موسي (ع) و فرعون به مواردی بر مي‌خوريم كه حكايه از همين موضوع دارد. فرعون در مقابل هدايت يافتگان و ايمان‌آوردگان به موسي (ع)، خطاب به آنها مي‌گويد: «امتم به قبل ان اذن لكم؟» [۳] آيا پيش از آن‌كه به شما رخصت دهم، به او ايمان آورديد؟» ايمان كه يك امر باطني و دروني است، نظام سلطه به اتكاء زور و قدرت خود مي‌خواهد آن را نيز در اختيار داشته باشد.

نظام‌هاي سلطه با چه ترفندهايي در پي تسري سلطه‌ي خود در بين آحاد مردم هستند؟

اساسا طاغوت‌ها و سلطه‌هاي جائز، تفكر و اندیشه‌هاي غير از خود را نمي‌پذيرند و دوست نمي‌دارند غير از تفكر آنها فكر و اندیشه‌اي در دنيا جاري باشد. نظام اطلاع‌رساني واحد، علي‌رغم ادعاي دانستن، حق مردم است، دهكده‌ي جهاني كه كخدائي واحدي داشته باشد و تحمیل و ديكتةي ارزش‌هاي نظام سلطه در جهان امروز، تداوم همان راه فرعون‌ها و طاغوت‌هاي دوره‌هاي مختلف تاريخ است. برنامه‌ريزي براي كنترل فرهنگ‌ها از طريق بنيادها، مؤسسه‌ها و مراکز آموزش عالي نظام سلطه، تلاش براي بدست گرفتن تربيت آحاد مردم و در پي آن تسري سلطه‌ي سياسي بر همان‌هاست، اما بگونه‌اي كه خود آنها نيز باور نکنند كه مورد هجوم واقع شده‌اند و يا آنچه مي‌اندیشند ديگران بر ايشان تزيق کرده‌اند و حتي آنها را تبديل به موجوداتي کنند كه در خدمت نظام سلطه باشند.

با هم بریده‌هايي از يك كتاب را مي‌خوانيم:

«... پس از سال ۱۹۵۰، اهداي كمك خارجي براي گسترش تأسيسات زيربنائي اقتصادي و تقويت نهادهاي آموزشي و فرهنگي در كشورهاي در حال توسعه مورد توجه بيش از پيش برنامه‌ريزان سياست خارجي ايالات متحده قرار گرفت. بنيادهاي فرهنگي پس از رايزني با نمايندگان دستگاه اداري مسئول تنظيم سياست خارجي در واشنگتن تصميم گرفتند به تقويت تعدادي دانشگاه در مناطقي از جهان كه از نظر استراتژيك اهميت داشتند، مبادرت ورزند. نمايندگان بنيادها به طور مداوم با يكديگر در تماس بودند تا مطمئن شوند كه فعاليت هر بنياد مكمل فعاليت ساير بنيادها نيز هست و در رقابت با يكديگر عمل نمي‌كنند.... بنياد كارنگي در زمينه‌ي تربيت معلم و تقويت كتابخانه‌ها، بنياد فورد در زمينه علوم اجتماعي و مديريت عمومي و بنياد راکفلر در مسائل مربوط به علوم اجتماعي، طبيعي و پزشكي - زيستي فعاليت خود را متمرکز کردند. گردانندگان بنيادها اميد دارند كه از اين راه دانشگاه‌ها و ساير برنامه‌هاي تحت حمايت آنها موفق شوند كادر رهبري بومي را با ديده‌گاه مشابه خود در زمينه‌ي توسعه تربيت کنند.» (ادوارد برمن - ۱۹۸۳ - كنترل فرهنگ‌ها ص ۱۲)

«... اعطاي كمك هزينه‌ي تحصيلي، بخش عمده‌اي از فعاليت نهادسازي بنيادها را در خارج شامل مي‌شود. از اين طريق گروه معدودي از دانشجويان آفريقي، آسيائي و آمريكاي لاتين اين فرصت را يافتند تا به تحصيل در دانشگاه‌هاي برگزيده آمريكايي بپردازند كه بنيادها پيش از آن به تقويت آنها پرداخته و در شكل‌گيري ديده‌گاه‌هاي فكري رايج در آنها سهيم بودند.» (مدرک سابق)

مطالعات پکنهام (Packenham) درباره آراء متداول در زمينه‌ي توسعه‌ي سياسي نشان مي‌دهد كه توافق بر آن بود كه نوسازي به بهترين وجه مي‌تواند از طريق دگرگوني تدريجي، تحت رهبري معدودي از

نخبگان تحصیل کرده و سرشار از اعتقاد به کارآیی ایده‌آلهای دموکراتیک از نوع نظام‌های حکومتی واشنگتن یا وست مینستر (Westminster) تحقق یابد، نخبگانی که به اصل رشد مستمر اقتصادی اعتقاد دارند.

این اتفاق نظر ناشی از کمک‌های خارجی است که به گروهی از دانشگاہیانی که به دقت انتخاب شده‌اند، اعطا می‌شود و اعتقادات شناخته شده سیاسی آنها به گردانندگان بنیادها اطمینان می‌دهد که رساله‌های دکترایشان در باب توسعه، با دیدگاه‌های این گردانندگان که بورس‌های تحصیلی را اعطا می‌کنند، هم‌ساز خواهد بود.» (مدرک سابق ص ۱۲)

«بسیاری از برنامه‌های بنیادها توسط سازمان‌هایی اجراء شده و می‌شود که توسط خود آنها برای همین منظور ایجاد شده‌اند. سازمان‌هایی به ظاهر مستقل مانند صندوق پیشبرد آموزش، مرکز مطالعات رفتاری، شورای بین‌المللی توسعه آموزش ... تشکیل کنفرانس‌های بین‌المللی و انتشار نتایج آنها و تأمین نیازهای ملی برنامه‌های مطالعاتی به ظاهر مستقل نیز بخش عمده‌ای از این فعالیت‌ها را تشکیل می‌دهد ... تأیید این برنامه‌ها از سوی پژوهشگران به فعالیت بنیادها مشروعیت می‌بخشد، زیرا افراد ذی‌نفع می‌توانند ادعا کنند که مؤسسات، مستقل و انتشارات آنها در بین دیدگاه‌هایی که خود برگزیده‌اند، آزادند.» (مدرک سابق ص ۱۴)

آنچه از نوشته ادوارد برمن Edward Berman در کتاب کنترل فرهنگ، به عنوان اندیشمندی صاحب نام در مغرب زمین برمی‌آید، بنیادهای فرهنگی در آمریکا که به ظاهر مستقل از دولت و پنتاگون هستند، چگونه در راستای اهداف خارجی ایالات متحده عمل می‌کنند و در تربیت نخبگان وابسته که حتی بسیاری از آنها مغرور از با سواد خود به تأثیرپذیری و وابستگی خود پی نمی‌برند، اهداف خود را تربیت می‌کنند. استعمار در دوره‌های مختلف؛ (استعمار کهنه، نو و مدرن) با تاکتیک‌های متفاوت ولی برای هدفی واحد عمل کرده است. در استعمار مدرن سبطه و تسلط به صورت نرم‌افزاری عمل می‌کند. «برمن» می‌نویسد: «در آغاز بنیادهای کارنگی، فورد و راکفلر نسبت به مسائل آموزشی و فرهنگی توجهی ویژه مبذول داشته‌اند. این فعالیت‌ها باعث گردید بنیادها نقش حساسی را در تولید و اشاعه‌ی انواع خاصی از دانش و باورها ایفا کنند. از نفوذ یا نظارتی که بنیادها در امر تولید فرهنگی داشته‌اد به طور منظم در پیش‌برد اهداف سیاست خارجی ایالت متحده استفاده شده است.

هدف نظام‌های سلطه؛ علی‌الخصوص بنیادهای امریکایی در تربیت نخبگان چیست؟

آنان که تولید و اشاعه‌ی باورها و فرهنگ را در کنترل دارند، شدیداً بر نحوه نگرش مردم نسبت به جهان و مقولات بدیهی که دانش خود را بر مبنای آن بنا می‌کنند و زندگی خود را هدایت می‌کنند، تأثیر می‌گذارند.» (مدرک سابق ص ۱۷ - ۱۸) او اضافه می‌کند: «بنیادها همچون نگهبانان دروازه‌های عقاید و آراء عمل می‌کنند ... و در موقعیتی قرار گرفته‌اند که بتوانند پژوهش درباره موضوعات خاصی را تشویق کنند و موضوعات دیگر را مورد بی‌توجهی قرار دهند یا آن را بی‌اهمیت جلوه کنند.» آنها در داخل و خارج از مرزهای ایالات متحده افرادی را تربیت می‌کنند که نه تنها دیدگاه‌های خاص بنیادها را نسبت به امتیازات این دیدگاه‌ها دارند، استفاده می‌کنند. «... وظیفه قبولاندن را عمدتاً روشنفکرانی تقبل می‌کنند که به گفته بیتز Bates می‌خواهند «جهان‌بینی حکومت کنندگان را به حکومت شوندگان منتقل کنند و به این وسیله توافق توده‌ها را برای پذیرش آزادانه نظم و قانون کشور تنظیم نمایند.» این‌گونه روشنفکران یا به گفته بیتز، «روشنندگان» موقعیت میانی بین طبقه حاکم و مردم را اشغال می‌کنند. (مدرک سابق ص ۲۰)

هدف از این کار چیست و بنیادهای امریکایی در تربیت نخبه‌های جهان سومی چه مقصودی را تعقیب می‌کنند؟ ادوارد برمن می‌نویسد: «این‌گونه برنامه‌های دانشگاہی در خارج، مانند برنامه‌های مشابه داخلی،

به منظور تربیت گروه‌های هم‌فکر از متخصصین محلی صورت می‌گیرد که هنجارهای خاصی را می‌پذیرند و در آینده مواضع رهبری جوامع خود را در دست خواهند گرفت، به این امید که از این مواضع رهبری، ملل خود را در مسیر توسعه هدایت کنند. مسیری که از سوی متخصصین آموزش دیده به وسیله بنیادها طرح‌ریزی می‌شود و ثبات سیاسی، رشد اقتصادی و لاقل نوعی بی‌طرفی مثبت نسبت به بلوک غرب را تضمین خواهند نمود.» (مدرك سابق ص ۲۱) از این بیان معلوم می‌شود که نظام سلطه در حداقل خواسته خویش دنبال رهبران سیاسی و اجتماعی می‌گردد که اگر تابع صد در صد هم نبوندند حداقل بی طرف مثبت باشند. اما شاید این پرسش مطرح شود که این بنیادها را چه کسانی اداره می‌کنند و چه نسبتی با دولت سلطه دارند؟

«برمن» در بخش پایانی کتاب خویش می‌نویسد: «بنیادها بی‌شک بخشی از طبقه‌ی حاکمه آمریکا هستند. ثروت سرشار به این نهادها امکان می‌دهد برنامه‌هایی را تدوین کنند، دستور کار برخی مباحث عمومی را تعیین کنند و نظم جهانی را مطابق با منافع اقلیتی مرتبط با خود شکل بخشند. اغلب کارهای ایشان را روشنفکران دستچین شده‌ای انجام می‌دهند که عقایدی را تدوین می‌کنند که آن، نقشی حساس، گرچه عموماً پنهان، ایفا می‌کنند. دیدگاه‌هایی که با نظرات مورد حمایت بنیادها مغایر باشند، به عنوان دیدگاه‌های غیرمسئول یا افراطی طرد می‌شوند.» (مدرك سابق ص ۲۶)